

## جهان اسلام عقیه نظری خود را در هنر از دست داد

استاد دانشگاه تهران ضمن اشاره به ارتباط وثیق فلسفه و هنر در یونان گفت: غلبه الهیات بر تفکر فلسفی در تمدن اسلامی هنر را از جنبه نظری به جنبه صنعت کشاند و هنر عقیه نظری خود را از دست داد.



استاد دانشگاه تهران ضمن اشاره به ارتباط وثیق فلسفه و هنر در یونان گفت: غلبه الهیات بر تفکر فلسفی در تمدن اسلامی هنر را از جنبه نظری به جنبه صنعت کشاند و هنر عقیه نظری خود را از دست داد.

به گزارش ایکن، نشست «تأثیرات فلسفه اسلامی بر هنر؛ گذشته، حال و آینده» با سخنرانی حسن بلخاری؛ استاد دانشکده هنر دانشگاه تهران، امروز ۷ تیر در پژوهشگاه مطالعات فرهنگی، اجتماعی و تمدنی برگزار شد که گزیده آن را در ادامه می‌خوانید؛

نکته اول من این است؛ اگر فلسفه اسلامی دارای نسبت وسیع و وثیق با فلسفه یونانی باشد و در فلسفه یونانی تأثیر و تأثر فلسفه و هنر بسیار بالا باشد منطقاً در فلسفه اسلامی هم باید تأثیر متقابلی میان هنر و فلسفه وجود داشته باشد اما اینگونه نیست یعنی اگر از زاویه منطقی نگاه کنید منطقاً انقلابی که فلوطین در تأثیر فلسفه بر هنر می‌گذارد باید در آرای ابن سینا ظهور پیدا کند ولی اینطور نیست؛ من در ادامه توضیح می‌دهم که چرا اینگونه است.

ظهور تدوین فلسفه و نه تکوین فلسفه با یونان است کما اینکه در حوزه نظریه‌های هنر بنیادی‌ترین نظریه فلسفه هنر یونانی است. در این تدوین از همان آغاز نسبت جدی میان هنر و فلسفه می‌بینیم. دو سه مثال عرض کنم که هم داستان نسبت متقابل هنر و فلسفه را عرض کرده باشم و هم اینکه فلسفه در چه مواردی در هنر تأثیر گذاشته است. ما یک فیلسوف پیشاسقراطی داریم به نام گرگیاس. گرگیاس جزء سوفسطاییان محسوب می‌شود. او می‌گوید یک هنرمند باید بتواند روح مخاطب خود را مطلقاً خوشنود نماید. ما این را از نخستین رویکردهای فلسفه به هنر و تأثیرگذاری فلسفه بر بطن و ذات هنر می‌دانیم.

گرگیاس می‌گوید اگر اثر هنری نتواند مخاطب را به خوشنودی برساند اثر هنری محسوب نمی‌شود. جان اثر هنری آن است که روح مخاطب را تسخیر کند. از چه طریقی باید این کار را انجام دهد؟ گرگیاس می‌گوید نقاش حق ندارد در تصویرگری از رنگ واقعی استفاده کند بلکه باید طیفی از رنگ‌ها را بگیرد، ترکیب کند، به رنگ مثالی برسد و از آن استفاده کند. به یکی از هنرمندان دوره رنسانس گفته شد چرا تصویری از مریم نمی‌کشی؟ گفت نمی‌توانم چون مریم مادر خدا است یعنی جامع‌ترین صفات جلالی و جمالی است. من وقتی می‌توانم مریم را تصویر کنم که هزار زن ببینیم و از هر کدام یک وجه زیبایی را بردارم و بعد مریم را تصویر کنم. این بازتاب همان اندیشه گرگیاس است. پس در یونان نسبت فوق‌العاده جدی میان این دو عرصه وجود دارد و یک نمونه آن گرگیاس است.

بوطیقای ارسطو، انجیل فلسفه هنر غربی

ارسطو قهرمان بی‌بدیل فلسفه هنر محسوب می‌شود. بوطیقای ارسطو انجیل فلسفه هنر در غرب محسوب می‌شود. حجم کتاب ۵۰ صفحه بیشتر نیست. ارسطو قهرمان اثبات هستی شناختی هنر است. ارسطو می‌گوید تا به امروز گفته می‌شود معرفت‌شناسی انسان در دو حوزه است یکی حوزه نظری و دوم حوزه علمی. اشاره اش به بحثی از کتاب ششم رساله جمهوری افلاطون است که آنجا تقسیم بندی علوم مطرح می‌شود. ارسطو می‌گوید به نظر من حصر ساحات معرفتی انسان در نظر و عمل نادیده گرفتن یکی از وجوه بنیادین انسان است و آن عرصه ابداع است. من الآن که صحبت می‌کنم دارم فعلی انجام می‌دهم ولی اگر با کاغذ موشک بسازم این ابداع است. ارسطو می‌گوید انسان سه قوه دارد؛ نظری، عملی و ابداع که غایت آن هنر است. این آغاز اثبات هستی‌شناسی هنر از دیدگاه ارسطو است. مثال‌های بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد هنر در غرب تقریباً همپای فلسفه جلو آمد.

برخورد جهان اسلام با یونان فوق‌العاده محتاطانه و منتقدانه و در عین حال عالمانه بود. یک مثال بزنم؛ بحثی ارسطو در بوطیقا در باب تراژدی دارد. مهمترین بحث ارسطو درباره تراژدی است. اصلاً مبنای درام در غرب همین کتاب بوطیقای ارسطو است. آنجا یک بحثی دارد به نام خطای قهرمان. خطای قهرمان در پروسه داستان به گونه‌ای است که پایان داستان را به قربانی شدن قهرمان ختم می‌کند و قهرمان قربانی خطای خودش می‌شود. وقتی ابن سینا در شفا وارد داستان بوطیقا می‌شود نوع نگاهش به تراژدی کاملاً متفاوت است. به نظر می‌رسد به دلیل عدم تطبیق خطای قهرمان با جهان اسلام این بحث را حذف می‌کند. اینکه می‌گویم رویکرد مسلمانان محتاطانه بود منظورم این است.

مهمترین نظریه فلسفه هنر نظریه تقلید است که ما آن را محاکات می‌گوییم. ابن سینا اصطلاح تشبیه و تقلید و محاکات را به کار می‌برد. فارابی و پیروانش تخیل را به کار می‌برند. این تلقی به جهان فلسفه هنر نزدیک است چرا؟ چون اگر من از شما بخواهم یک شینی را در نقاشی بازنویسی کنید محال است از فیلتر خیال شما نگذرد لذا آنچه آفریده می‌شود واقع بماهو واقع نیست بلکه مرکب از واقع و خیال شما است. مسلمانان اینطوری وارد ماجرا شدند ولی غلبه الهیات بر تفکر فلسفی در تمدن اسلامی، هنر را از جنبه نظری به جنبه صنعت کشاند و هنر عقبه نظری خود را از دست داد. این نکته بسیار عجیبی است. من وارد عرصه فقهی ماجرا نمی‌شوم چون فقهای ما در نگاه به هنر، افلاطونی هستند در حالی که حکما، ارسطویی هستند.

این سبب شد هنر در اسلام به جنبه صناعی مورد توجه قرار بگیرد، گرچه همین صنعت بنیادهای نظری محکمی در قرآن داشت. قرآن می‌فرماید: «فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْقُلُوكَ يَأْعِينَنَا وَوَحَيْنَا». من از این آیه یک تئوری بیرون کشیدم و آن اینکه در تمدن اسلام قرآن فقط در ایده حضور ندارد، در فرم هم حضور دارد. آیه دیگری می‌فرماید: «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ». تمدن اسلامی می‌توانست این جنبه‌ها را برجسته کند و عقبه نظری نیرومندی برای هنر در فلسفه درست کند ولی این کار را انجام نداد. می‌خواهم عرض کنم با اینکه در قرآن جنبه‌های نظری صنعت برجسته بود و غلبه الهیات بر تفکر فلسفی باید الهیات هنری در تمدن ما درست می‌کرد ولی چنین کاری صورت نگرفت. نتیجه اینکه ما در قلمرو فلسفه هنر اسلامی یا تاثیر فلسفه بر هنر اسلامی در مباحث نظری فوق العاده جوان هستیم.

عرض من این است که از یک طرف عالی‌ترین مباحث را داریم ولی کارکردش الهیاتی بوده است. مباحثی که تمدن اسلامی در حوزه رنگ به عنوان مهمترین عنصر تجسمی هنر دارد عالی‌ترین مباحث است که توسط عرفا ارائه شده است. در همین زمینه رساله نوریه علاء الدوله سمنانی را بخوانید. لذا اگر در تمدن اسلامی تاثیر عرفان را بر هنر بحث کنیم بهتر است تا تاثیر فلسفه را بر هنر بحث کنیم، چون جنس هنر و عرفان راز است. پس در حوزه نظری در قلمرو رنگ، در قلمرو نور، در قلمرو خیال، در قلمرو عالم مثل که منشا ظهور آثار هنری است مسلمانان عالی کار کردند.

نتیجه بحث من این است که اگر شما هنر را دارای بنیادهای فوق العاده مهمی مثل خیال، رنگ، نور، ایده، عالم مثال و مواردی از این قبیل بدانید مسلمانان در این عرصه عالی‌ترین کارها را انجام دادند. پس چرا مکتب هنری درست نشد؟ چون کارکرد الهیاتی داشت ولی در حوزه‌های دیگر از لحاظ آداب معنوی، تاثیر حلقه‌های عرفانی و ذکر و ... دستمان پر است. این نکته را هم عرض کنم که در کل آثار هنری در تمدن اسلامی دو رشته استثنای است؛ یکی موسیقی و دیگری معماری. چرا؟ چون اصالتا فلسفه اند به همین دلیل باقی ماندند و اوج گرفتند. در فلسفه وسطی یونان چهار علم داریم حساب، هندسه، موسیقی و نجوم لذا موسیقی جزء فلسفه است و رمز پایداری آن در فلسفه اسلامی همین است. هندسه هم روح معماری است و آن هم جزء فلسفه است به همین دلیل آثار معماری عظیمی در تمدن ما بر جای مانده است.